

## بررسی نقشه راه حکومت امویان با تکیه بر دشمن‌شناسی علوی

اکرم روشنفر\*

## چکیده

حکومت اسلامی از روزگار تأسیس جامعه مدنی حضرت ختمی مرتبت<sup>۱</sup> تاکنون، فراز و نشیب بسیار داشته و بسا در محاق مانده است. بدیهی است، آنچه امروزه در حکومت کشورهای اسلامی معمول گردیده، وامدار سیاست‌مدارانی است که در تاریخ مسلمانان عهده‌دار اداره امور جامعه اسلامی بودند و نقشه راه حکومتشان را بر جای نهادند. مطالعه نقشه راه حکومت اسلامی، از روزگار نخستین معصوم<sup>۲</sup> تا زمانی که حکومت رسماً در اختیار امویان قرار گرفت، دوگانگی سیاست حکومتی را متبار می‌سازد که اختیارات آن، به مدتی کوتاه در میدان تدبیر دومین پیشوای معصوم<sup>۳</sup> قرار گرفت و سپس به روشی که امروزه ترند سیاسی خوانده می‌شود، به سرسلسله حاکمان اموی رسید. پس معاویه با آنچه زیرکی سیاسی خوانده می‌شد، ضمن بهره‌برداری از ترور خلیفه سوم، به جنگی نرم روی کرد تا با رصد ظرفیت نقشه راهی که رفتۀ رفته آن را در برابر اصل قرار می‌داد، آینده حکومت اسلامی را از آن تدبیر خود کند. این مقاله در صدد تحلیل دشمن‌شناسی مولای متقیان<sup>۴</sup> است تا دستمایه بررسی نقشه راه حکومت امویان فراهم آید. روش کار توصیفی - تحلیلی بوده و مهم‌ترین نتیجه پژوهش حاضر پدیدار شدن نقشه راه اسلامی است که می‌توان از آن با عنوان اسلام اموی یاد کرد.

## واژگان کلیدی

حکومت اسلامی، نقشه راه، اسلام اموی، دشمن‌شناسی.

saneh210@yahoo.com  
۹۲/۱۰/۱۹ تاریخ پذیرش:

\* استادیار دانشگاه گیلان.  
۹۲/۷/۱۵ تاریخ دریافت:

### طرح مسئله

زندگی چهارده انسان کامل که از ظهور اسلام تا غیبت کبرا در طول ۳ قرن زیسته‌اند، سرشار از ناگفته‌های است. شاید اگر تاریخ در عرضه گوهرهای خود بخل نمی‌ورزید، و در روایت رویدادهای زندگی چهارده مقصوم، در کلام می‌سفت، امروزه عموم خردمندان با فراز و نشیب سیر فرهنگ خاندان رسالت، در طول زمان آشنا می‌شندند و توانایی آن را داشتند تا موقعیت خود و جامعه خویش را نسبت به اهداف متعالی آن برآورد کنند.

اما گویا چنین فرصتی دست نداده است. از این‌رو همتی باید تا پرده‌های آن فرهنگ والا برداشته شود و توقف‌گاه‌های تحملی حرکت پویای آن در جامعه آشکار شود. حرکتی که در جریان شکل‌گیری امارت شام توسط معاویه سخت آسیب دید و علی‌رغم مقاومت دومین پیشوای مقصوم در برابر آن، به فتنه‌ای کور تبدیل شد و جامعه اسلامی را درنوردید. چنان‌که مولای متقیان گوشزد فرمود: «ألا وإن أخوف الفتن عندي عليكم فتنة بنى أمية فإنها فتنة عبياء مظلمة ...»<sup>۱</sup>

باید دانست، امارت معاویه بر شام که در پی مشارکت او در فتح شامات محقق شد،<sup>۲</sup> زمینه «فرمانروایی مطلق» وی را فراهم آورد. او ابتدا شامات را منطقه بسته قرار داد و سپس آنجا را ملک طلق خود به حساب آورد.<sup>۳</sup> چنان‌که ابن خلدون جامعه‌شناس و متفکر مسلمان (۷۳۲ ق) سیاستش را این‌گونه فاش کرد: «آنگاه که طبیعت و خاصیت کشورداری اقتضای فرمانروایی مطلق می‌کرد و ناچار باید فردی زمام حکومت را در دست می‌گرفت؛ ممکن نبود معاویه این مقام را از خود و طایفه‌اش رد کند. چه این وضع از امور طبیعی به شمار می‌رفت و خاصیت عصیت او را بدان سوق می‌داد.»<sup>۴</sup> از این‌رو، امارت معاویه پس از حکومت امیر مؤمنان علی<sup>ؑ</sup> به «فرمانروایی مطلق» تبدیل شد.

این مقاله در صدد بررسی تدابیر معاویه است تا خطوط اصلی نقشه راه وی را که در اختیار فرمانروایان پس از او قرار گرفت، نمودار سازد. در همین راستا می‌توان از کتاب دکتر جعفر المهاجر با عنوان *التأسیس لتاریخ الشیعه فی لبنان و سوریة* یاد کرد که مطالعه آن، ایده نگارش این پژوهش گردید و از مقاله «پروپاگاندای بنی‌امیه علیه خاندان پیامبر<علیه السلام» از محمد رضا روحانی و سید عبدالرسول علم‌الهدی به عنوان پیشینه کار نام برد. روش کار توصیفی - تحلیلی بوده و پرسش اصلی پژوهش درباره روی دوم سکه سیاست‌های کلان امویان در رویارویی با پیشوای مقصوم است.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

۲. المغلوث، اطلس الخليفة عمر بن خطاب، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳. المهاجر، *التأسیس لتاریخ الشیعه فی Lebanon و سوریة*، ص ۳۱.

۴. ابن خلدون، العبر، ج ۱، ص ۴۰۵.

## مقدمات نقشه راه امویان

### ۱. انتساب حکومتی

معاویه بن ابیوسفیان در پی فتح شام، از سوی خلیفه دوم، فرماندار شامات شد. او دمشق را مرکز ولایت خود قرار داد و در طول سالها با بهره‌مندی از عایدات ناحیه حاصلخیز غوطه دمشق، برنامه بلندمدت فرمانروایی مطلق خود را پی‌گرفت. حتی عملیات‌های ایدزایی، را در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام با هدف ایجاد ارعاب در نواحی مرزی و شهرهای اطراف «حکومت علوی» تدارک دید و نیروی نظامی وی با تعرض به حریم جامعه اسلامی مقدمات سیطره‌اش را فراهم آورد. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «هذا اخو غامد وقد وردت خیله الأئثار و قد قتل حسان بن البكري و أزال خيلكم من مسالحها ...»<sup>۱</sup>

«جنگ صفين» مهم‌ترین عملیات نظامی معاویه علیه حکومت علوی بود.<sup>۲</sup> مقدمات این جنگ از روزگار فرمانداری‌اش در شامات فراهم شده بود. ازان رو که خاندان اموی با حکم انتساب وی برشامات، مالک نواحی حاصلخیز آن شدند و سپس در روزگار خلیفه سوم به‌سبب آنکه می‌سوطاً اید گشتند، باعث فروپاشی کلیه معادلات اقتصادی جامعه گردیدند. آنان در روزگار جنابش جشنه «چیرگی» خویش را فربه نمودند، چنان‌که مانند حیوانی در دایره خور و خواب سرگشته می‌نمود. از این‌رو، مولای متقیان فرمود: «إلي أن قام ثالث القوم نافجاً حضنيه بين نشيله و معتلفه وقام معه بنو ابيه يخصمون مال الله خضمة الإبل نبته الربيع ...»<sup>۳</sup>

از سوی دیگر خزانه و عایدات حکومت اسلامی مایملک امویان گردید و صاحبان حق، از حقوق خود کاملاً محروم شدند. هر چند آن روزگار تلغ در سال ۳۵ ق / ۶۵۵ م. به پایان رسید، اما شکاف طبقاتی‌ای که در جامعه پدید آورد، همچنان برگونه جامعه اسلامی باقی ماند.

### ۲. تدارک مشروعیت

یکی از موفقیت‌های برنامه درازمدت معاویه به‌دست آوردن «مشروعیت اجتماعی» از راه انتساب حکومتی بود که وی آن را در روزگار خلیفه دوم (۱۸ ق / ۶۴۹ م.) کسب کرد. اما برنامه او در ساختار حکومت علوی جایی نداشت. از این‌رو، مولای متقیان حکم عزلش را با اشاره ضمنی به رویدادهای پیشین، روانه دمشق نمود و او را همراه مجموعه دربار دمشق، به مرکز حکومت فراخواند، تا از آنان

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

۲. المهاجر، التأسيس لتاريخ الشيعة في لبنان وسوريا، ص ۸۴.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۳.

حساب پس گیرد. چنان که فرمود: «وأقبل الي في وفد من أصحابك.»<sup>۱</sup> باید خاطرنشان ساخت که معاویه فرمانداری بود که هرگز ازسوی خلیفه دوم مورد بازخواست قرار نگرفت و طبیعی می‌نمود که حکم مولای متقیان بر وی گران آید. زیرا جناب خلیفه برخلاف سایر فرمانداران با وی رفتار می‌کرد و حتی هرگاه بخشداری در امیرنشین شام منصوب می‌شد، نه در برابر حکومت مرکزی، بلکه در برابر معاویه پاسخ‌گو بود. معاویه در روزگار خلیفه سوم نیز اختیارات حکومتی را افزون بر شامات، در انحصار خویش داشت و مسئولیت انتصاب کارگزار مالیات حکومت مرکزی و افراد پست قضاویت به عهده او بود.<sup>۲</sup> به همین سبب در برابر امیرمؤمنان<sup>۳</sup> و مرکز «حکومت علوی» سر تسلیم فرود نیاورد و برای خود دستاویزی عامه‌پسند و مشروع‌نما اختیار نمود و در صدد برآمد برای تحریک توده مردم، دست به ماجراجویی زند.

### ۳. بهره‌برداری از ترور

معاویه ماجراً ترور خلیفه سوم را نخستین مقصد خود قرار داد، تا از آن به نفع مصالح خویش بهره‌برد. از همین‌رو مولای متقیان خطاب به وی فرمود: «درباره قاتلان عثمان پر گفتی. پس در آنچه مردم وارد شدند داخل شو. سپس همراه آنان پیش من درخواست حکم نما تا تو و ایشان را به کتاب خدای تعالی احاله دهم و حکم نمایم. اما آن را که تو می‌طلبی، فریفتن شیرخوار برای گرفتنش از شیر است.»<sup>۴</sup>

### ۴. اقدام به جنگ نرم

«به اشتباہ افکنند» مردم دومین تاکتیک معاویه در بازی سیاست بود. او در صدد برآمد تا یقین مردم را نسبت‌به امیرمؤمنان<sup>۵</sup> مخدوش نموده و آن را کاملاً سلب نماید. بسا تلاش و افرش نتیجه‌بخش گردید و کسانی که به او اقتدا کرده بودند، برایش در مهلکه‌ها شمشیر می‌زدند. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «گروه بسیاری از مردم را تباہ ساختی، ایشان را با سرکشی خود فریفتی و در امواج دریای سرکشی خود انداختی. تاریکی گمراهی ایشان را دربرگرفت و تلاطم شبهات، آنان را به فراز و فروند آورد؛ تا جایی که از رویکرد خود منحرف شده و روی گردانده و به پشت باز گشتند و درنتیجه بر شرافت خاندان خود تکیه کردنند.»<sup>۶</sup>

۱. همان، نامه ۷۵.

۲. المهاجر، *التأسیس لتأریخ الشیعه فی لبنان و سوریه*، ص ۶۲.

۳. نهج البلاغه، نامه ۶۴، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.

۴. همان، نامه ۳۲.

## روانکاوی معاویه

### ۱. نیرنگ سیاسی

به نظر می‌رسد فرمانروایی مطلق بیش از هر چیز، درگرو هویت روانی خاصی است که معاویه آن را فراهم آورده بود و در نظر عامه لیاقت سیاسی و زمامداری بهشمار می‌رفت. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «ما در زمانی واقع شده‌ایم که بیشتر مردم مکر و نیرنگ را زیرکی می‌پندارند.»<sup>۱</sup> توفیق معاویه در تدابیری که می‌اندیشید، معلول فریب‌کاری و نیرنگی بود که زیرکی سیاسی خوانده می‌شد. البته نیرنگ وی در منش علوی جایی نداشت. ازین‌رو، مولای متقیان با سیاق سوگند، آن را نفی کرده و فرمود: «به خدا سوگند که معاویه از من زیرک‌تر نیست؛ بلکه او نیرنگ در کار آورده و معصیت می‌نماید. اگر نیرنگ پسندیده بود، من زیرک‌ترین مردم در تلقی شما بودم. اما نیرنگ زدن معصیت است و ارتکاب به معاصی نافرمانی از پوروردگار است ...».»<sup>۲</sup>

### ۲. شایسته‌پنداری خویشتن

معاویه دچار سوءبرداشتی از توانایی خود گردید و با گام نهادن در وادی شُبّهه، از فضای روشن حقیقت فاصله گرفت. درنتیجه نامه‌هایی غیرمنطقی به امیرمؤمنان علیهم السلام نوشت. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «پس از شُبّهه و فراگیر بودن آن برحدر باش؛ از جانب تو نامه‌ای به من رسیده که گفتار آن درهم است و مضمون آن ربط منطقی با یکدیگر ندارد ...».»<sup>۳</sup>

شاید وجود «ابهام» گاهی باعث تکاپوی انسان سوی یافتن حقیقت شود. اما بسا حق‌پنداری «شُبّهه» با میل و رغبت آدمی عجین شده، و با هوای نفس و خواهش تن جفت گردد که در این صورت فقط ضلالت و گمراهی نصیب شخص می‌گردد. بدآن سبب که میل و خواهش تن آدمی را از ژرف‌اندیشی و بصیرت بازمی‌دارد و مانع دریافت حقیقت می‌شود. چنان‌که مولای متقیان خطاب به معاویه فرمود: «بندی از تو به من رسید ... نامه فردی که بصیرتی ندارد تا هدایتش کند و راهبری که راهنمایش باشد. هوای نفس او را به خود خواند وی اجابت‌ش نمود و ضلالت او را به بیراهه کشاند و او از آن پیروی کرد.»<sup>۴</sup>

به این سبب مولای متقیان شایستگی سیاسی معاویه را با طرح پرسشی انکار فرمود: «ای معاویه! شما کی لیاقت حکمرانی رعیت و زمامداری مسلمانان را داشتید؟ بدون سابقه خیر و نیکوبی

۱. همان، خطبه ۴۱.

۲. همان، کلام ۱۹۱.

۳. همان، نامه ۶۵.

۴. همان، نامه ۷.

که به کار آید و ارجمندی و شرافتی که مرتبه برتری را از آن شما نماید. البته از سابقه شقاوت‌پیشگی صرف‌نظر کرده و به خدا پناه می‌بریم.»<sup>۱</sup>

### ۳. اهربین صفتی

هویداست که هرگاه عقل آدمی و ارزیابی وی از تأثیر امیال نفسانی رها شود، قضاؤتش در دایره خردورزی قرار می‌گیرد. چنان‌که مولای متقیان ضمن تبرئه خویش از ماجرا قتل خلیفه سوم، خرد بدون شایبه معاویه را بر حکم فرا خوانده و فرمود: «ای معاویه! سوگند می‌خورم که اگر بدون هوای نفس با عقل خود بنگری، مرا میراث‌ترین اشخاص در ریختن خون عثمان بینی ...».<sup>۲</sup> اما وجود خرد ناب در معاویه دور از انتظار بود. زیرا او چنان در دام امیال خود گرفتار آمده بود که هیچ سند و مدرکی در قضاؤت به کارش نمی‌آمد. به‌نظر می‌رسد دلیل شگفتگی ای که همراه با تباہ ساختن حق در چنان‌که فرمود: «شگفتا از هوای پرستی و ذوق بودنت و سرگشتگی ای که همراه با تباہ ساختن حق در تو قرین گشته و باعث شده استاد و مدارکی را که مطلوب حضرت حق (جل و اعلی) و حجتی بر خالائق است، نادیده‌انگاری ...».<sup>۳</sup>

تردیدی نیست که فقدان خرد ناب، آدمی را بسان ابلیس، اسم مضل خداوند می‌نماید. یعنی در بی قطع ارتباط با حقایق و اصرار بر انانیت فرد، مانند «رجیم» در برابر واسطه فیض، قد علم می‌کند و با اظهار فضل، جماعتی را به گمراهی می‌افکند. چنان‌که مولای متقیان با اظهار شگفتگی از اظهار فضل معاویه، در معلومات او تردید نموده و فرمود: «گمان کردی که بهترین مردم فلانی و فلانی هستند، مطلبی را ذکر کردی که اگر درست باشد، بهره‌ای از آن تو نمی‌گردد و اگر نادرست باشد، زیانی به تو نرسد. اما ترا با برتر و کهتر و زبردست و زیردست چکار؟! گروه طلاقا و فرزندان ابوسفیان را با تشخیص اولویت مهاجران و تعیین مرتبه و شناساندن طبقه‌شان چکار؟! ... ای بشر! آیا بر لنگی خود توقف نمی‌کنی و کوتاهی دستت را نمی‌بینی؟»<sup>۴</sup>

درواقع معاویه با اعمال شیطانی، نرم‌نرم در وادی خلالت پیش رفت و سرنوشت شوم ابلیسی را یافت که صورت انسان گرفته باشد.<sup>۵</sup> از همین‌رو مولای متقیان با تأکید خبر، خطاب به او فرمود: «تو زیاده‌خواه و اهل ناز و نعمتی، ابلیس در تو جای گرفته و به خواست خود رسیده و مانند خون در رگ

۱. همان، نامه ۱۰.

۲. همان، نامه ۶.

۳. همان، نامه ۳۷.

۴. همان، نامه ۲۸.

۵. ابن‌جوزی، تلیس ابلیس، ص ۲۶.

و جان در بدن، در تو جاری است ... ».<sup>۱</sup> پر واضح است که دوری از چنین بشری، ضرورت زندگی همه آحاد جامعه است و مولای متقیان حتی فردی مانند «زیاد» را از او برحذر داشت و فرمود: «از او برحذر باش که او همان ابليس است، پیرامون آدمی می‌گردد تا از غفلت او بهره برد و با فریب، عقلش را برباید ... ».<sup>۲</sup>

ماعویه دشمنی گردید که زاویای حکومت اسلامی را رصد می‌نمود و غفلت از او، سرانجام بدخیمی را برای جامعه اسلامی رقم می‌زد. از این‌رو، مولای متقیان در وارسی رویارویی با اوی، اساس کار را بر جنگ با سپاه شام نهاد و برپایه درایت عقلانی و ارزیابی منطقی فرمود: «من این کار را به‌تمامه وارسی کردم و چاره‌ای نیافتم، جز آنکه بجنگم یا به آنچه رسول الله آوردده، کفر ورزم ... ».<sup>۳</sup>

### ظرفیت‌های نقشه راه امویان

#### ۱. دشمن‌تراشی

شبیه و ابهام که دراثر عدم بصیرت و فقدان ژرفاندیشی است، «خوارج» را فراهم آورد که از مولای متقیان فرمان نبردند و سپس پشیمان شدند و دچار مکافات گردیدند. چنان‌که مولای متقیان فرمود: «فحسبهم بخروجهم من المدی وارتکاسهم فی الضلال والعمی وصدّهم عن الحق وجاحهم فی التیه».<sup>۴</sup> البته وجود طبقه اجتماعی بی‌بصیرت به تهدیدات جامعه دامن می‌زند و کار حکومت را دشوار می‌کند. زیرا افراد بی‌بصیرت، فاقد قدرت تشخیص میان درستی و نادرستی بوده و میان افراد بی‌گناه و متهم و مجرم فرقی قائل نمی‌شوند. آنان نفرین شدگانی‌اند که همه را به یک چوب می‌رانند. چنان‌که مولای متقیان خطاب به آنان فرمود: «اگر مخالفت شما برای این است که گمان می‌کنید، من خطا کرده و در مسئله حکمیت گمراه شده‌ام، پس چرا همه امت رسول الله ﷺ را گمراه می‌شمرید و آنان را به خطای من گرفته و به گناه من تکفیر می‌کنید؟ شمشیرهاتان بر گردن‌تان فرود آید! که آن را بر خوب و بد فرود می‌آورید و میان گناهکار و بی‌گناه فرقی نمی‌نهید».<sup>۵</sup>

خاطرنشان می‌شود که سایه سنگین حکومت اموی، تنها در محدوده شام دامن اقتدار نگسترد؛ بلکه آن در مناطق تابعه حکومت علوی نیز رخنه داشت و باعث وقوع نبرد نهروان گردید. زیرا با آنکه «خوارج» شهر وندان حکومت علوی به‌شمار می‌رفتند، اما ولادت بدشگون سیاسی آنان در «صفین»

- 
۱. نهج البلاغه، نامه ۱۰.
  ۲. همان، نامه ۴۴.
  ۳. همان، کلام ۴۴.
  ۴. نهج البلاغه، کلام ۱۸۱.
  ۵. همان، ترجمه فیض‌الاسلام، کلام ۱۲۷.

بود. آنها از جنس فاقدان بصیرتی بودند که ثمره «شبّهه» و فاصله گرفتن از حقیقت بود.<sup>۱</sup> حقیقتی که در واپسین لحظات حیات با برکت وجود مقدس حضرت ختمی مرتبت<sup>علیه السلام</sup> با جمله «لن یفترقا حتی بردا علی الحوض» بازگو شد،<sup>۲</sup> ولی گویا فضای «شبّهه» در آن روزگار چنان مستولی بود که اصحاب نهروان در عبارت «لن یفترقا» حرف نفی ابد را اصلاً ندیدند؛ ازین‌رو در دام «حکمیت» پا نهادند.

## ۲. بهره‌برداری از مقدس‌مآبی

نیرنگ معاویه برای ایجاد دشمنی در جامعه علوی با «حکمیت» تحقق یافت. او ضمن بهره‌برداری از روحیه گروهی مقدس‌مآب به منظور خویش رسید. به‌این‌ترتیب «خوارج» فراهم آمدند تا نقشی را ایفا کنند و باز «شبّهه» را در میان توده مردم توزیع نمایند. هرچند «حکمیت» به فرمایش امیر مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> تنها یک احیا و یک إماته بود و حضرتش آن را این‌گونه تفسیر فرمود: «جز این نیست که دو حکم معین شدند تا آنچه را قرآن زنده کرد، زنده کنند و آنچه قرآن میراند، میرانند. احیا قرآن یعنی گردآمدن بر ارزش‌های آن و اماته یعنی پراکنده شدن از گرد ارزش‌های ضد قرآنی.»<sup>۳</sup>

حضرتش در پذیرش حکمیت نیرنگی در کار ننمود. ولی با حکم دو فرد گمراه معادله بر عکس شد. به‌این‌ترتیب جماعتی فراهم آمدند که به توهمندی گرفتن جانب قرآن کریم و ثقل اکبر، نه تنها از همراهی با امیر مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> و ثقل کبیر بازماندند؛ بلکه در داخل حکومت امیر مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> به طرف خصومت با حضرتش تبدیل شدند و نیرنگ معاویه به ثمر نشست و جامعه علوی پس از پیمان‌شکنی اصحاب جمل، دوباره از درون آسیب دید و دچار دشمنان داخلی گردید.

## ۳. صلح طلبی

یک. بهره‌برداری از شرایط دوران انتقال پس از شهادت حضرت امیر<sup>علیه السلام</sup> امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> به عنوان فرزند ارشد و وصی امیر مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> بامداد روز جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال ۴۰ ق در جمع مردم عزادار، خطبه‌ای خواند و در پی آن «بن عباس» برخاست و مردم را به بیعت با آن حضرت فراخواند. زمانی که خبر به معاویه رسید، او با استفاده از شرایط دوران انتقال امامت به فرزند ارشد حضرت امیر<sup>علیه السلام</sup>، جاسوسانی به کوفه و بصره فرستاد تا اخبار فراهم آورند و به مرکز قدرت رسانند. آنگاه در پاسخ به دعوت امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> برای تسلیم و فرمانبرداری، از سیاست خود دم زده و گردن فرازی نمود. او سپس لشکری به عراق گسیل داشت.

۱. شهرستانی، *المکل والنحل*، ص ۱۰۶؛ عاملی، *امام علی<sup>علیه السلام</sup> و خوارج*، ص ۱۵۰ و ۳۳۳.

۲. امام خمینی، *وصیت‌نامه*، ص ۱.

۳. *نهج البلاغه*، کلام ۱۲۷، ترجمه و شرح *فیض‌الاسلام*.

با آنکه امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> در آغاز لشکری با خود همراه داشت، اما سران لشکر مقهور تهدید و تطمیع معاویه شدند و تلاش وی برای فریب سرداران لشکر امام<sup>علیه السلام</sup> نتیجه بخشید.<sup>۱</sup> ترور امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> در «ساباط» که باعث بستری شدن فرمانده کل قوای اسلام گردید، بر وحامت شرایط افزو.<sup>۲</sup>

دو. کارآمد شدن دنیاطلبی مزمن

از ظرفیت‌های نقشه راه امویان، بهره‌برداری از ناتوانی افراد بود. از همین‌رو معاویه از دنیاطلبی بدخیمی که سپاهیان امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> را مبتلا ساخته و ایشان را در مقابل دشمن ناتوان کرده بود، اهرم فشاری فراهم آورد و حضرتش را در برابر پیشنهاد صلح قرار داد. از این‌رو، امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> پس از بارها سخنرانی با هدف اطلاع‌رسانی به جماعت، مردم را مخاطب گردانیده و فرمود: «معاویه ما را به چیزی که در آن عزّت و بزرگواری و انصافی نیست؛ وانده است. اکنون اگر طالب زندگی و حیات هستید، از او بپذیریم و این خار را در دیده خود فرو برد و دیده برهم نهیم و اگر طالب مرگ با عزت و شرف هستید، ما جان خود را در راه رضای خدا ببخشیم و محاکمه را به خداوند واگذاریم.» اما جماعت یک‌صدا فریاد برآوردن: «ما طالب زندگی و حیات هستیم.»<sup>۳</sup>

سه. ارائه صلح‌نامه سفید

معاویه هرگز دغدغه برپا نمودن شعائر دینی نداشت؛ بلکه درپی تصاحب حکومت و بهره‌مندی بی‌چون و چرا از عایدات سرزمین‌های مسلمان‌نشین بود. او که در طول بیست و دو سال فرمانداری شام، از مواهب سرشار منطقه حاصلخیز غوطه دمشق بهره‌مند بود، گنج نابرده رنجی را در اختیار داشت و در صدد بود تا قدرت اقتصادی تمام مناطق تحت نفوذ حکومت مرکزی را با کنار زدن حریف قبضه نماید.<sup>۴</sup> چنان‌که پس از پیوستن «جُند عراق» به لشکرش در میان جماعت به سخنرانی ایستاد و گفت: «ای اهل عراق! به خدا سوگند من به‌خاطر نماز و روزه و زکات و حج با شما نجنگیدم، جنگ من با شما فقط برای حکومت بود؛ اینکه بدانید تمام امتیازاتی که به حسن بن علی داده‌ام، از هم اکنون زیر پای من است ... .»<sup>۵</sup>

او در به‌دست آوردن صلح بزرگ خود، رد سخنی از خویش به‌جای نبهاد و با فرستادن کاغذی که ذیل آن ممهور شده بود، پیشنهاد مفاد تفاهم‌نامه را در اختیار حریف نهاد. اما با تعیین مفاد تفاهم از سوی

۱. المظفر، البطل العلقمی، ج ۳، ص ۵۲.

۲. رسولی محلاتی، زندگانی امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup>، ص ۲۱۴.

۳. البلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۱.

۴. المهاجر، التأسيس لتاریخ الشیعه فی لبنان و سوریة، ص ۲۴۱.

۵. همان؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۴۴ – ۲۱.

امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> بدان وقوع ننهاد. به نظر می‌رسد معاویه با در اختیار گذاشتن کاغذ سفید صلح‌نامه، قصه اعمال اقتدار و توسعه‌طلبی امویان را مانند برخی از داستان‌های جنگ داخلی عصر حاضر با پایانی باز رقم زد؛ به نشانه آنکه هرگاه فرصت مغتنم گردید، از سر گرفتن جنگی بی‌امان ممکن شود.

در واقع وی با اطلاع از تلون مزاج «جند عراق» فاجعه‌ای را در بطن صلح خویش به ودیعه نهاد و امید به وقوع آن را با توصیه‌ای به خلف بدشگونش نوید داد و گفت: «حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup> پسر فاطمه<sup>علیها السلام</sup> را زیر نظر بگیر. پس او محبوب‌ترین خلائق نزد جماعت است؛ اگر از جانب او موردی بود، من امیدوارم خدا تو را با آنان که پدرش را کشتند و برادرش را خوار ساختند؛ کفایت کند.»<sup>۱</sup>

### آینده‌نگری نقشه راه امویان

معاویه زمینه قبضه نمودن قدرت را با تدارک صلحی فراهم آورد. او با در اختیار نهادن ورق سفید صلح‌نامه مراتب کتابت را به امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup> واگذار نمود. بند دوم صلح‌نامه به روایت تاریخ سال ۴۱ ق آن بود که معاویه حق نداشت کسی را به جانشینی خود انتخاب کند.<sup>۲</sup>

باین حال او به منظور تدارک آینده حکومت اموی، در صدد انتصاب پسرش به ولایته‌هدی برآمد. او اهالی شام را در هراس از فراسیدن اجل خویش به بیعت بر ولایته‌هدی یزید فراخواند و اقدامش با استقبال شامیان مواجه شد. سپس از مروان بن حکم که کارگزار حکومت اموی در حجاز بود، درخواست کرد تا برای یزید بیعت سtanد. اما مروان خود را بر یزید مقدم می‌دانست. با این حال در مقام مشورت به «ولید» والی مدینه توصیه کرد بر پسر زبیر و سیدالشہداء<sup>علیهم السلام</sup> سخت گیرد و اگر بیعت را نپذیرفتند، سر از تنشان جدا کند. او در صدد بود تا به یک تیر دو هدف را به دست آورد. نخست آنکه رقیبان بزرگ حکومت یزید را پشت سر نهاد و دیگر آنکه مردم را علیه کار شنیع دستگاه یزید بشوراند و زمینه به دست گرفتن قدرت را برای خویش مهیا سازد.<sup>۳</sup> البته معاویه پیشتر با حضور در جمع مردم حجاز و گماردن قوای قهریه بر چهار تن از بزرگان شهر، از جانب ایشان اعلام بیعت نموده و مردم را به تبعیت فراخوانده بود.<sup>۴</sup>

### ۱. حاکمیت تجاهر به فسق

با روی کار آمدن یزید بن معاویه نشانه‌های تجاهر به فسق در جامعه اسلامی هویدا شد. درباریان و

۱. ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۶۲.

۲. رسولی محلاتی، زندگانی امام مجتبی<sup>علیه السلام</sup>، ص ۲۱۸.

۳. العقاد، ابوالشهداء حسین بن علی، ص ۱۸.

۴. همان، ص ۱۶.

کارگزاران یزید، از زیر پا نهادن شرع مقدس ابایی نداشتند. رقص و آواز در «أم القرى» و «مدينه طبیه» رواج یافته بود و افراد فارغ از دغدغه شرعی، شراب می‌نوشیدند. یزید خود جلودار مجالس لهو و لعب بود و در محفل خود نه تنها درباریان، بلکه بوزینه و جانوران دیگر را به حضور می‌طلبید.<sup>۱</sup>

از همین رو حضرت سید الشهداء<sup>علیه السلام</sup> در پاسخ به پرسش عبدالله بن زبیر درباره بیعت با یزید فرمود: «من هرگز بیعت نخواهم کرد. از آن رو که کار براساس صلح نامه پس از برادرم از آن من بوده و معاویه نمی‌باشد خلافت را به کسی از فرزندانش می‌سپرد؛ بلکه او می‌باشد آن را به من - به شرط حیات - بازمی‌گرداند. اما او به میل خود رفتار نمود و از دنیا رفت، در حالی که به تعهد خود نسبت به من و برادرم عمل نکرد. اکنون مطلبی پیش آمده که قرار ما نبود. ای ابابکر! آیا گمان می‌بری من با یزید بیعت می‌کنم؟ در حالی که او مردی فاسق و متاجهربه فسق است. شراب می‌نوشد و با جانوران سگسان و گربه‌سان مشغول است. اما ما با زماندگان خاندان رسول الله هستیم. نه، سوگند به خدا! آن نخواهد شد.»<sup>۲</sup>

خطارنشان می‌سازد که «فسق» عملکرد گمراهان بوده و «فاسق» در زبان عربی بر افراد گناهکار و هرزه اطلاق می‌شود. این واژه در زبان فارسی اغلب همراه کلمه فجور می‌آید که به معنای برانگیخته گردیدن بر گناه، تبه کاری، روی گردانیدن از حق، کردار زشت به کار می‌رود.<sup>۳</sup> باید دانست که فجور از فجر، به معنای شکاف برداشتن است و به مفهوم پرده‌دری به کار می‌رود. درواقع، فجور عملکردی است که پرده عصمت می‌درد و مانع بزرگ راه وصول انسان‌ها به عصمت اکتسابی است. پیامد فسق و فجور بیرون رفتن از خط مستقیم شریعت الهی و خارج شدن از مسیر متكامل عبودیت حق تعالی است.

هویداست که حضرت سیدالشهداء<sup>علیه السلام</sup> موضع خود را دقیقاً برپایه حفظ شریعت محمدی<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> و براساس تعهد در برابر تکلیف انسان کامل بر هدایت عموم مردم در مسیر عبودیت حضرت حق (جل و عز) اعلام فرمود. البته به انجام رسانیدن آن تکلیف، با سلطنت یزید قابل جمع نبود و آن باید به استحضار مردم می‌رسید. پس حضرتش به منظور ایفا نقش در مقام انسان کامل و آگاه ساختن عموم مردم، برنامه آموزشی میان‌مدتی را پی‌گرفت و موضع خود را در یکی از منزلگاه‌های مسیر خویش برای جماعت توضیح داد و فرمود: «ای مردم؛ رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup> فرمود؛ هر کسی سلطان ستمگری را ببیند که حرام شریعت الهی را حلال شمرد، پیمان الهی را زیربیای نهد، با سنت رسول الله<sup>صلی الله علیه و آله و سلم</sup>

۱. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۷؛ بروکلمان، تاریخ الشعوب الاسلامیة، ص ۱۲۹.

۲. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۱۸۲.

۳. دهخدا، لغت‌نامه، ج ۲، ماده «فجور».

مخالفت نماید، میان بندگان خدا به روش گناه‌آلود و دشمنی رفتار کند، پس با رفتار یا سخنی عملکرد آن سلطان را تقبیح نکند، سزاوار است که خدا او را به منزلگاه همان سلطان وارد نماید. بدانید این دربار به اطاعت شیطان رجیم گردن نهاده و اطاعت خداوند را رها کردند. فساد و تباہی را آشکار ساخته و حدود الهی را زیر پا نهادند؛ مالیات اسلامی را به خود اختصاص دادند و حرام شریعت الهی را حلال نمودند و حلال شریعت خداوندی را تحریم کردند. بدانید که من سزاوارترین مردم به تقبیح عملکرد آنان هستم ...»<sup>۱</sup>.

به نظر می‌رسد حضرت سید الشهداء علیه السلام در اعلام این موضع، قصد ایجاد دغدغه‌ای عمومی داشته است. ایشان با این سخنرانی عمومی افزون بر آگاه نمودن جماعت، از وقوع فساد و تباہی در رأس حاکمیت، به تسری اباحتگری در میان دولتمردان اشاره نموده است. حضرتش با کاربرد ضمیر جمع، تباہی و فساد و اباحتگری را فعل مجموع دستگاه حاکمه دانسته و با مُحق شمردن خویش تلاش نموده، از پیامد گریزناپذیر شیوع اباحتگری در موضع حاکمیت بیم دهد. زیرا آن رفته‌رفته سیاست حکومتی به شمار آمده و به بدنه جامعه سرایت می‌نمود و در میان عموم مردم رواج می‌یافتد. البته «یزید» از این موضع گیری غافل نبود. از همین‌رو کسانی را که متمردین از بیعت به شمار می‌رفتند، در نخستین اقدام هدف گرفت.<sup>۲</sup>

او پس از مرگ معاویه در صدد برآمد از چند تن بیعت ستاند. پس دستوری محربانه سوی فرماندار خویش فرستاد و امر را در آن بر سختگیری دایر نمود: «فخذ حسینا و عبدالله بن عمر و ابن زبیر بالبیعة اخذا لیس فيه رخصة حتی ییابعوا». <sup>۳</sup>

## ۲. فرمانداری ناپاکی

باید دانست که انتصاب «یزید» در رأس حاکمیت، حکومت‌های محلی همسانی را می‌طلبید تا جامعه‌ای یکپارچه و همسو با منوبات امویان فراهم آید. این امر با انتصاب عبیدالله بن زیاد بر عراق محقق گردید. او که حاکم بصره بود با حفظ سمت، کارگزار حکومت مرکزی در کوفه گردید.<sup>۴</sup> وی هویت مشخصی نداشت و پدرش «زیاد بن ابیه» به شجره طیبه‌ای منسوب نبود. پیش‌تر ابوسفیان «زیاد» را فرزند خود خوانده بود. سپس معاویه با ادعای نامشروع برادری، در صدد برآمد تا وی را به خاندان اموی ملحق نماید.

۱. الطبری، *تاریخ الرسل والملوک*، ج، ۷، ص ۳۰۰؛ خوارزمی، *مقتل الحسين*، ج، ۱، ص ۲۳۴.

۲. الدینوری، *اخبار الطوال*، ص ۲۲۷؛ البلاذری، *اسباب الأشراف*، ج، ۳، ص ۱۵۵؛ ابن کثیر، *البداية والنهاية*، ج، ۸، ص ۱۵۱.

۳. الخوارزمی، *مقتل الحسين*، ج، ۱، ص ۱۸۰؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج، ۴، ص ۱۴.

۴. مسعودی، *مروج الذهب*، ج، ۳، ص ۶۶.

آن سخن پلید در روزگار مولای متقيان مورد انتقاد حضرتش قرار گرفت تا ضمن پرهیز دادن «زیاد» از پیوند بدشگون قومی، مانع اشاعه منکر و قول زشت گردد. چنان‌که فرمود: «آگاه شدم معاویه نامه‌ای به تو نوشته و می‌خواهد خرد تو را متزلزل ساخته و زیرکی تو را به سود خود به کار گیرد. پس از او بمرحرا باش؛ بدان که در روزگار خلیفه دوم، سخن ناسنجیده‌ای از ابوسفیان در رابطه با مادرت بیان شد که وسوسه‌ای شیطانی بوده و با بیان آن، نسبتی ثابت نمی‌شود و ارثیه‌ای روانمی‌گردد ...»<sup>۱</sup>

به‌این ترتیب «عبدالله بن زیاد» در زمرة امویان قرار گرفت و هم‌جنس ایشان گردید. او به محض ورود به دارالخلافه کوفه جماعت را فراخواند و گفت: «ای مردم، امیر مؤمنان یزید! مرا بر شهر و دیار و جمع‌آوری مالیاتتان گمارده است. او به من فرمان داده در حق مظلوم انصاف ورزم و به محروم بیخشم و در حق افراد حرف شنو و مطیع نیکی کنم. پس بدانید که من در حق مطیع مانند پدری مهربان و دلسوزم و شمشیر و تازیانه بر آنکه فرمان نبرد و از پیمان من روی گرداند، فرود آرم. پس هر که کار خود داند ...»<sup>۲</sup>

ناگفته پیداست که لبَّ کلام عبد الله دعوت به اطاعت بی‌چون و چرا و اعمال خشونت در برابر نافرمانی بود و جماعت آن را به خوبی دریافتند. آنان مغلوب سلطه‌ای بی‌رحم شده بودند که صغیر و کبیر نمی‌شناخت. آن چنان باورش کرده بودند که هر کاری ازسوی او مشروع می‌نمود. به همین سبب خود را مخاطب احدی نمی‌دیدند. لذا در روز عاشورا پاسخشان به «بریر بن خپیر» همان بود که وی خواسته بود. جانب «بریر» در برابر جماعت قرار گرفته و مردم را بیم داد: «ای مردم! از خدا بترسید. خاندان حضرت ختمی مرتبت ﷺ در برابر تان هستند. ایشان فرزندان، دختران و اهل حرم اویند. آنچه می‌خواهید عرضه دارید و بگویید که می‌خواهید چه کنید؟ پس گفتند: می‌خواهیم امیر عبد الله بن زیاد بر ایشان دست باید و صلاح کار بداند.»<sup>۳</sup>

به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین ویژگی آن پاسخ، نادیده گرفتن و جدانیات بود. چنان‌که در گسیل دسته‌ای از اردوگاه سید الشهداء ﷺ به فرات «هلال بن نافع الجملی» خود را به نگهبان آب معرفی کرده و گفت: «من از یاران حسینم. آدم از آبی که از ما بازداشته، بنوشم. «عمرو» به او پاسخ داد: بنوش. گوارایت باد. نافع گفت: وای بر تو! چگونه می‌گویی از آبی بنوشم در حالی که حسین ﷺ و همراهانش سخت تشنه‌اند. او پاسخ داد: راست می‌گویی. من می‌دانم، اما به ما امر شده، باید که به

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۴، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.

۲. اصفهانی، مقاتل الطالبيين، ص ۹۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۴۰؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۲۵۲.

انجامش رسانیم.<sup>۱</sup> بهاین ترتیب نادیده گرفتن و جداییات و اطاعت بی‌چون و چرای جماعت، جو حاکم را در راستای منویات کارگزار اموی قرارداد و مردم فارغ از وجودیات با پیروی از بزرگان کوفه بر سیدالشهداء<sup>علیه السلام</sup> شمشیر کشیدند.<sup>۲</sup> البته چنین سرنوشتی دور از انتظار نبود. چنان‌که شاعر نامدار، فرزدق گفت: با مادرم در راه حج بیت‌الله الحرام بودیم، پیش از ورود به مکه با حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup> و سپاهش رو به رو شدم، پرسیدم: «این کاروان از آن کیست؟ شنیدم از آن حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup> است. سپس به حضورش رسیدم. ایشان پرسید: کیستی؟ گفتم: مردی عربیم. سوگند به خدا بیش از آن کنگکاوی نکرد و سپس به من گفت: از مردمی که پشت سر نهادی بگو. گفتم: از مرد دانایی پرسیدی، دل مردم با توست، در حالی که برعلیه تو شمشیر می‌کشند.»<sup>۳</sup>

### ۳. تملک مشروعیت

به دست آوردن «حاکمیت» قدم نخست نقشه راه حکومت اموی بود. آنان با قبضه قدرت و تصاحب «جُند عراق» در صدد تملک «مشروعیت» برآمدند و با استفاده از عنوان «خلافت اسلامی» مشروعیتی برای اعمال قدرت تدارک نمودند و برای از بین بردن احتمال شکست، از ترفند معاویه بهره جستند. از این‌رو، نبرد با ابا عبدالله<sup>علیه السلام</sup> با استفاده از نام «شرع» تحقق یافت.

حکومت اموی سیدالشهداء<sup>علیه السلام</sup> را بدعت‌گذاری معرفی کرد که از راه دین منحرف گردید و این توهمند را به وجود آورد که حضرتش می‌خواهد دین را از مسیرش منحرف کند. به همین سبب «عمرو بن الحاجاج» در روز عاشورا در صدد تخطیه اردوگاه امام<sup>علیه السلام</sup> برآمده و خطاب به کوفیان گفت: «ای کوفیان! بر فرمانبرداری باشید و جمع خود را حفظ کنید. در کشتن آنکه از دین خارج شده و با پیشوای جامعه مخالفت نموده، شک نکنید. امام حسین<sup>علیه السلام</sup> پرسید: ای عمرو بن الحاجاج! آیا مردم را علیه من تحریک می‌کنی؟ آیا ما از دین خارج شده‌ایم و شما بر آن استوارید؟ پس سوگند به خدا شما ای جماعت زمانی که قبض روح شوید و با این اعمال از دنیا روید، خواهید دانست ما کدامیک از دین خروج کرده و کدام به آتش دوزخ سزاوارتر است.»<sup>۴</sup>

### ۴. مصادره تولی

باید دانست که امویان با قبضه حکومت اسلامی، حائز مشروعیتی «ولایی» گردیدند و اختیارات

۱. همان، ص ۲۲۴.

۲. البلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۸.

۳. همان، ص ۱۶۵؛ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۴؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۲۳.

۴. الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۷، ص ۳۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۹.

اجتماعی را با تدارک برنامه‌ای گستردۀ، از آن خود نمودند.<sup>۱</sup> اما «جند عراق» که پیش‌تر اردوگاه نظامی منطقه شامات بوده و بهسبب مناطق زراعی و حاصلخیز از قدرت اقتصادی قابل توجهی برخوردار بود، پس از مرگ معاویه در صدد برآمد تا قطب حکومت اسلامی گردد.

از این‌رو، کوفیان اباعبدالله<sup>علیهم السلام</sup> را به جمع خویش دعوت کردند و گفتند: «خدای را سپاس که دشمن ستمگر تو را نابود کرد. همان کسی که در این امت فتنه به‌پا کرد و امرش را به چنگ آورد. خراج را غصب کرد و بدون رضایت خلق بر آنان حکومت نمود. او برگزیدگان جامعه را به قتل رسانید و اشرار را باقی نهاد و بیت‌المال را در گردهش ثروتمندان قرارداد. پس دور باد چنان که قوم ثمود دور گشتند. بدان که ما پیشوایی نداریم، پس به ما روی کن. شاید خداوند به‌واسطه تو ما را بر حق خود گرد آورد.»<sup>۲</sup>

شاید حرکت اشراف کوفه و مردم در دو جهت برآورد گردید که سیدالشہداء<sup>علیهم السلام</sup> عموم مردم را مورد خطاب قرار داده و فرمود: «ای مردم، من در پیشگاه خداوند تبارک و تعالی و محضر شما عذری دارم. آن این است که با دریافت نامه‌هایتان و پذیرش فرستادگانتان به حضور، سوی شما روی کردم. شما خاطرنشان ساختید که امامی نداریم. شاید خداوند ما را به‌واسطه تو بر هدایت گرد آورد. اگر بر گفتار خود پابرجا هستید، اینک من نزد شمایم. اگر عهد و میثاق مطمئن به من سپارید، به شهر شما می‌آیم و اگر مجبور گشته، کراحت دارید به جایی که از آن سوی شما آمدم، بازمی‌گردم.»

پس حضرتش با امehاL فرصت میان دو نماز ظهر و عصر، بار دیگر به مردم روی کرده و فرمود: «ای مردم! اگر تقوا پیشه کنید و اهل حق را بشناسید، راضی به رضای خدایم. بدانید که ما اهل بیت نبوت، در تحصیل ولایت شما از این مدعیان ستمگر سزاوارتیم. البته اگر شما مایل نیستید و به حق ما آگاهی ندارید و نظرتان نه آن است که نوشتب و فرستادید، من منصرف می‌شوم.»<sup>۳</sup>

هرچند سیدالشہداء<sup>علیهم السلام</sup> در آن سخنرانی، با رعایت ویژگی‌های ذیل و بهدور از شایبه‌های سیاسی، معلوم فرمود که مردم کوفه و اشراف و بزرگانشان همسو و در یک جهت قرار داشتند.

۱. کاربرد واژه «الناس» که افاده عمومیت می‌کند و ضمیر جمع در خطاب فرصت حضور را در اختیار عموم قرار می‌دهد. (ایهاالناس انها معدرة الی الله عزوجل واليكم ...؛ ایها الناس إن تتقوا ...)
۲. بیان دعوت عمومی اشاره به ضرورت حضور اجتماعی مردم بر گرد ولایت حق است. (ائی لم

۱. المهاجر، التأسيس لتاريخ الشيعة في لبنان و سوريا، ص ۳۱.

۲. البلاذري، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۵۷.

۳. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۳۲۰؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۷۵؛ الطبری، تاریخ الرسل والملوک، ج ۷، ص ۲۹۵.

آتکم حتی اتنی کتبکم وقدمت علی رسلکم آن اقدم علینا. فانه لیس لنا امام، لعل الله يجمعنا بک علی الهدی.  
فان کنتم علی ذلک فقد جتنکم).

۳. بیان (انها معدنة الی الله عزوجل والیکم) ترقيق درجه غایب رفعت حاضر محضر روییت است.

۴. ذکر مؤکد ضمیر متکلم وحدة (ی) وجمع حاضر(کم) در عبارت (ائی لم آتکم حتی اتنی کتبکم  
وقدمت علی رسلکم ان اقدم علینا) بهمنظور زدون گمان سهو عمومی و غفلت مردم بوده و مشعر به  
فراخوانی میهمان ویژه است.

۵. بیان (فائکم ان تتقوا وتعربوا الحق لاهله)مشعر به ضرورت پرهیزگاری و خداترسی در ولایت  
حق است.

۶. عوامل محرومیت از وجود ولایت حق عبارتند از: ناخشنودی جمعیتی مشخص (به قرینه ورود  
«انتم» پس از حرف شرط)؛ بی اطلاعی از حقوق حاکم بر حق؛ تغییر عقیده حتی در صورت وجود  
مدرک و دست خط و شاهدان؛ زیرا ولایت حق تحملی نیست. (وان انتم کرهمونا وجھلتمن حقنا وکان  
رأیکم غیر مالتنی کتبکم وقدمت به علی رسلکم انصرفت عنکم)

البته عموم مردم که خود را مخاطب احدهی غیر از امویان نمی دیدند، خوبیشتن را به صلاحیت  
ایشان سپرده بودند. از این رو سیدالشهداء علی علیه السلام با منطق اشرف و بزرگان جماعت با آنان سخن گفت و  
فرمود: «اگر درباره سخنان من تردید دارید، آیا شک دارید که من فرزند زاده پیامبر شمایم؟ سوگند به  
خد! در سراسر عالم فرزندزاده رسول الله علیه السلام و پیامبر شما تنها منم. مرا آگاه سازید، آیا در برابر  
کشته ای مرا می کشید؟ یا مالی از شما نابود ساختم یا قصاصی بر من است؟ پس صدا زد: ای شبث!  
ای حجار! ای قیس! ای یزید بن حارث! آیا به من ننوشتید که میوه ها رسیده و مزارع سرسیز شده و  
انبارها پر گشته، بر جند عراق که برایت آماده شده، قدم رنجه کن؟»

این سخنان در خطاب به اشرف و بزرگان کوفه، شامل نکات حقوق شهروندی است که به ترتیب  
اولویت ذیل بیان گردید:

۱. معرفی حضرتش و خانواده و انتساب به حضرت ختمی مرتبت علیه السلام که مقدمه مطلوب تبرئه از  
جرائم فردی و اجتماعی قرار می گیرد. (فان کنتم فی شک من هذا القول، أفتشكُونَ ائی ابْنَ بَنْتِ نَبِیِّکمْ؟  
فوا لله ما بینَ المُشَرِّقِ وَالْمُغَرَّبِ ابْنَ بَنْتِ نَبِیٍّ غَيْرِیْ مِنْکُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِکُمْ، انا ابْنَ بَنْتِ نَبِیِّکمْ خاصَّةٌ

۲. استیضاح به منظور تهییم اتهام و جرائمی که حکم قصاص یا قتل را درمورد مجرم ثابت  
می کند. (اخبروني أطلبوني بقتل منكم قتلته؟ او مال استهلاكته؟ او بقصاص من جراحته؟)

۳. وجود دستنویس و مدارک و شاهدان بر درخواست رسمی برای حضور امام علی (الم تكتبوا الي  
... اغا تقدّم علی جند لک مجند)

هرچند قیس بن اشعث نخستین اولویت را مخدوش جلوه داده و گفت: آیا به حکم فرزندزاده عمومیت سر فروند نمی‌آوری؟ اما سیدالشہداء<sup>علیه السلام</sup> با قیاسی منطقی پاسخ داد و فرمود: تو هم برادر آن فرد هستی، آیا بنی‌هاشم باید بیش از خون ریخته مسلم بن عقیل از تو مطالبه کنند و جنایات او را بر تو شمرند؟

به‌این ترتیب جماعت با اهدافی که داشتند و تمایلاتی که در سر می‌پروراندند، آماده پذیرش امویان شدند و شهروند افتخاری حکومت شام گردیدند و فارغ از ولایت پیشوای معصوم، بر سیدالشہداء<sup>علیه السلام</sup> شمشیر کشیدند.

#### ۵. برائت از پیشوای معصوم

ایجاد بیزاری اجتماعی از پیشوای معصوم که هدف راهبردی نقشه راه حکومت امویان بود، گام‌به‌گام پیگیری شد و اقدامات آن با سلب امنیت از امام حسین<sup>علیه السلام</sup> در موسم حج فراموش آمد. پس گروهی بر ره‌گیری حضرتش گسیل شدند و بر سر راه حضرتش قرار گرفتند تا از دور شدن امام<sup>علیه السلام</sup> از حریم حرم امن‌الهی جلوگیری کنند. اما یاران سیدالشہداء<sup>علیه السلام</sup> مقاومت کردند. نظامیان حکومت راه به جایی نبردند و آوا برآوردند و امام<sup>علیه السلام</sup> را به تفرقه‌انگیزی متهم کردند و حضرتش در مقابل با ذکر بخشی از آیه ۴۱ سوره یونس، ماهیت کارشان را برملا نمود: «لِي عَمَلٌ وَلَكُمْ عَمَلٌ كُمْ بِرِئَتِنَّ مَا أَعْمَلُ وَإِنَّكُمْ بِمَا تَعْمَلُونَ.»<sup>۱</sup>

#### ۶. پایان دادن به اسلام محمدی<sup>علیه السلام</sup>

نقشه راه حکومت امویان درپی هدف گرفتن سیدالشہداء<sup>علیه السلام</sup> و فاجعه‌آفرینی در عاشورا، نه تنها برنامه حذف پیشوای معصوم را ارائه کرد، بلکه با تخطیه خاندان نبوت، در صدد پایان دادن به اسلام محمدی<sup>علیه السلام</sup> و رونمایی «اسلام اموی» برآمد. از این‌رو عبیدالله در خطاب به زینب کبری<sup>علیها السلام</sup> بدون برآورد توانایی دختر علی بن ابی طالب، گفت: «خدای را سپاس که شما را رسوا کرد و به قتل رسانید و سختنان را تکذیب نمود.» اما پاسخی گران دریافت داشت که فرمود: «خدای را سپاس که ما را با وجود محمد<sup>علیه السلام</sup> گرامی داشت و پاک و طاهر نمود. نه چنان است که می‌گویی. فاسق رسوا شد و تمهکار تکذیب گردید و او دیگری است.»<sup>۲</sup>

به‌این ترتیب «اسلام اموی» همان فتنه هولناکی شد که مولای متقيان پيش‌بييني فرمود: «آگاه باشيد نزد من هولناک‌ترین فتنه‌ها بر شما فتنه بنی‌امیه است. پس آن فتنه‌ای کور و تاریک است ...

۱. همان، ص ۲۷۶.

۲. همان، ص ۳۷۱؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۴۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۵.

سوگند به خدا! بنی امیه را پس از من زمامداران بدی خواهید یافت. مانند شتری بدخو. همواره بر شما سلطه جویند تا از شما تعدادی که برایشان سودمند باشند یا زیانی نرسانند، باقی گذارند. فتنه و فسادشان بدمنظر و ترسناک و به شیوه مردم زمان جاهلیت بر شما وارد می‌گردد. در آن فتنه، علامتی از هدایت و رستگاری و نشانه‌ای که راه حق دیده شود، نیست.»<sup>۱</sup>

### نتیجه

انتصاب حکومتی از دیرباز روشی معمول و مقبول برای در اختیار گرفتن قدرت و اعمال آن بوده که در صدر اسلام برای معاویه بن ابیوسفیان محقق گردید و او به روش قانونی وارد چرخه قدرت شد. از آن پس، وی در صدد برآمد تا موقعیت خود را از کارگزار حکومتی ارتقا دهد و شخص اول جهان اسلام گردد. در همین راستا، با تدارک نقشه راه تاکتیک‌ها و اهداف میان‌مدت و درازمدت حکومتی را تعریف نمود و در فرصت عقب‌نشینی روانی سپاهیان امام مجتبی علیه السلام از آن نقشه بهره‌برداری کرده و پس از خود برای خلف ناصالحش برجای نهاد.

نقشه راه حکومت امویان در پی انتصاب یزید بن معاویه به ولایته مدی ورق خورد و با تصاحب حاکمیت اسلامی، مشروعیت پروژه حکومتی را از آن خود ساخت و سپس پذیرش ولایت جامعه را در اختیار مرکز حکومت و شخص یزید بن معاویه قرار داد تا وی طومار اسلام محمدی علیه السلام را درهم پیچد. از همین‌رو با هدف قرار گرفتن سیدالشہداء علیه السلام سیاست بیزاری از پیشوای معصوم ترویج گردید، تا مقدمات رونمایی اسلام اموی فراهم آید و نسل به نسل در امت اسلامی باقی ماند.

### منابع و مأخذ

۱. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالصادر، ۱۹۶۵ م.
  ۲. ابن جوزی، ابوالفرج، *تلییس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوی قراگزلو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ج ۱، ۱۹۶۵ م.
  ۳. ابن خلدون، عبد الرحمن، *العبر*، ترجمه محمد پروین گتابادی، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چ ۱، ۱۳۳۶.
  ۴. ابن شهرآشوب، ابو جعفر رشید الدین محمد، *مناقب آل ابی طالب*، قم، علامه، بی‌تا.
  ۵. ابن کثیر، ابوالقداء اسماعیل بن عمر، *البداية والنهاية*، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۶ م.
  ۶. اصفهانی، ابوالفرج، *مقابل الطالبین*، شرح و تحقیق احمد صفر، قاهره، دار احیاء الكتب العربية، ۱۹۴۹ م.
- 
۱. *نهج البلاغه*، خطبه ۹۲، ترجمه و شرح فیض‌الاسلام.

۷. امام خمینی، سید روح الله، وصیت‌نامه، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چ ۱، ۱۳۶۸.
۸. برو کلمان، کارل، *تاریخ الشعوب الاسلامیة*، ترجمه عربی بنیه امین فارس و ...، بیروت دارالعلم للملائین، چ ۱۶، ۲۰۰۵ م.
۹. البلاذری، احمد بن یحیی، *انساب الأشراف*، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۹۷۴ م.
۱۰. خوارزمی، ابوالمؤید الموقف بن احمد، *مقتل الحسین*، تحقیق محمد السماوی، قم، مکتبة مفید، بی تا.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه (فرهنگ متوسط دهخدا)*، تهران، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، چ ۱، ۱۳۸۵.
۱۲. الدینوری، احمد بن داود، *الاخبار الطوال*، تهران، نشرنی، چ ۴، ۱۹۶۰ م.
۱۳. رسولی محلاتی، سید هاشم، زندگانی امام مجتبی علیه السلام، قم، بوستان کتاب قم، چ ۱، ۱۳۸۳.
۱۴. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *المکل والنحل*، بیروت، دارالکتب العلمیة، ط. ۱، ۱۹۹۰ م.
۱۵. مفید، محمد بن محمد النعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ترجمه رسولی محلاتی، تهران، علمیة اسلامیة، بی تا.
۱۶. نهج البلاغه، صالح صبحی، قم، انتشارات الهجرة، ۱۳۹۵ ق.
۱۷. الطبری، محمد بن جریر، *تاریخ الرسل والملوک*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چ ۵، ۱۳۷۵.
۱۸. عاملی، سید جعفر مرتضی، *امام علی علیه السلام و خوارج*، ترجمه محمد سپهری، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چ ۲، ۱۳۸۵.
۱۹. العقاد، عباس محمود، *ابوالشهداء الحسین بن علی*، مصر، نهضة مصر للطباعة و النشر، ط. ۲، ۱۹۹۸ م.
۲۰. فیض الاسلام، علینقی، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، فقیه، چ ۳، ۱۳۷۷.
۲۱. مجلسی، محمد باقر، *پھار الانوار لدرر اخبار الائمه الاطهار*، بیروت، دار احیاء التراث العربي، ط. ۳، ۱۴۰۳ ق.
۲۲. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *مرrog الذهب*، تحقیق محمد یحیی الدین عبدالمجید، مصر، السعادة، ط. ۴، ۱۹۶۴ م.
۲۳. المظفر، عبدالواحد، *بطل العلقمی*، بی جا، انتشارات المکتبة الحیدریة، ط. ۱، ۱۳۸۳، ش ۱۴۲۵ ق.
۲۴. المغلوث، سامی بن عبدالله، *اطلس الخلیفة عمر بن الخطاب*، الرياض، مکتبة العیکان، ط. ۳، ۲۰۰۸ م.
۲۵. المهاجر، جعفر، *التأسیس لتاریخ الشیعہ فی لبنان و سوریة*، بیروت، دارالملاک، ط. ۱، ۱۹۹۲ م.

